

## حقوق بشر در اسلام

نویسنده: راشد غنوشي  
برگردان: مجيب الرحمن رحيمي

اساسات حقوق بشر در عصر حاضر، به ویژه بعد از اینکه در میثاق ها و اعلامیه های مشخصی چون اعلامیه حقوق بشر فرانسه، امریکا، انگلستان، اروپا و اعلامیه جهانی حقوق بشر، تبلور یافت، از بالاترین مراجع برای قانونگذاران، قضات، سیاستمداران و دست اندرکاران امور اخلاقی و تربیتی به حساب می رود. به اندازه ای که مرزهای حاکمیت ملی دولت ها و گروه های قومی و یا حاکمیت و مرجعیت های دینی را در نوردیده و یا هم در مرتبه ی بالاتری از آنها قرار گرفته است. پذیرفتن بالادستی و حاکمیت اساسات حقوق بشر، اکنون اساس و حتی شرطی برای همنوایی با تمدن و بهره مندی از برکت های مشروعیت بین المللی است. به نام همین حقوق بشر بسا از اصول اساسی قانون بین الدول، چون اصل حاکمیت ملی و منع مداخله در امور داخلی کشورها، که تا پایان جنگ سرد مراعات و احترام می گردید، زیر پا گذاشته شد. امروز مداخله تحت نام حمایت از اساسات حقوق بشر و آنچه مشروعیت بین المللی خوانده می شود، در همه اشکال و صورت های آن، حتی نظامی، مشهود است، که جنگ خلیج و نمونه های بعدی آن گواهی بر این مدعی اند.

آشکار است که اعلامیه های حقوق بشر – به خصوص اعلامیه جهانی سال 1948 و پیوست های آن در پایان دهه هشتاد که از سوی سازمان ملل متحد صادر گردید و بهترین نمونه این اعلامیه ها را به نمایش می گذارد- نتیجه پیشرفت و انکشاف تمدنی دراز مدت در غرب است. این اعلامیه ها در ذات خود پیامد و ثمره فلسفه خردگرا و مبادی قانون طبیعی و نتیجه جنگ های ویرانگر میان عقل و دین در غرب است. جنگ هایی که در یک طرف آن توده های مردم با شعار: آزادی، حق تعیین سرنوشت و بهره مندی از خیرات و برکت های این جهان به اساس محوریت انسان در گیتی و قدرت مطلق عقل در فهم کائنات و سازماندهی زندگی قرار داشتند و در طرف دیگر کلیسا و قدرت و سیطره ی مطلق و خون آشام آن که برای قرن های متمادی با دنیایی از جهل، تاریکی و عقب ماندگی بر مردم حکومت کرده بود. پیامد این درگیری پیروزی عقل و غلبه علم بود. مردم حق خویش را بازیافتند و حکومت و تسلط جابرانه کلیسا بر عقل و ضمیر انسان ها و نظام زندگی در هم ریخت. در عوض دولت های قومی سکولار پا به عرصه وجود گذاشته، عقل، آزادی و اراده عمومی را مقدس شمردند، و در پی این تحول کلیسا به حاشیه رانده شد. قانون طبیعی که در اعلامیه های حقوق بشر تبلور یافته است- و اراده عمومی مردم به عنوان اصل مشروعیت دولت، اساس فلسفی قانون گذاری و قوانین اساسی قرار گرفتند. پارلمان در این معادله ی جدید جای قدرت پاپ را اشغال نمود و محاکم مدنی جای محاکم کلیسا را.

در این بحث و برداشت تلاش خواهیم نمود موقف اسلامی را در رابطه به مسئله حقوق بشر، آنچنانکه در اعلامیه جهانی حقوق بشر بازتاب یافته است، بیان نماییم و به این موضوع بپردازیم که: آیا برای حقوق بشر اصلی در اسلام وجود دارد یاخیر؟ اگر دارد، اساس و مضمون آن چیست؟ و تا چه حد در تاریخ مسلمانان حضور داشته است؟ و رابطه ی آن با اعلامیه های حقوق بشر چگونه می باشد؟

### 1. اصالت حقوق بشر در اسلام:

علما برین اجماع دارند که دین برای مصلحت بندگان است و خاص ترین مصلحت بندگان برپایی عدالت میان مردم می باشد که هدف اساسی بعثت همه پیامبران را نیز همین اصل تشکیل می دهد. (لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط). (الحديد: 25). ترجمه: "ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند". (با ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی أنفسکم أو الوالدین والأقربین). (النساء: 135). ترجمه: "ای کسانی که ایمان آورده اید کاملاً به عدالت قیام کنید، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زبان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد...".

ابن قیم می گوید: "مدارسیست شرعی عدالت است، ولی وحی منصوصی در این باره وارد نیست، دلیل هم این است که خداوند همه پیامبران و کتاب هایش را به خاطر این فرستاده است تا قسط را برپا دارند، و این قسط همان عدالتی است که آسمان ها و زمین بران استواراند، هرگاه نشانه های حق به هر طریقی ظاهر آگردد، همان شرع و دین خداست".

<sup>1</sup>. ابن قیم جوزی، الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة، ص 15-16.

ابن صلاح سیاست را چنین تعریف نموده است: "وضعیتی که مردم در آن به صلاح نزدیک و از فساد دور باشند، گرچه که پیامبری آن را برپانکرده و وحی بران نازل نشده باشد. تحقق عدالت از هر طریقی، خود<sup>2</sup> برخاسته از دین و تعالیم دین است".

## 2. مفهوم اسلامی حقوق بشر از این خاستگاه ها سرچشمه می گیرد:

**الف:** انسان مخلوق خداست. بر سایر مخلوقات با توجه به عقل، اراده و مسوولیت برتری دارد. خداوند همه چیز در کائنات را در خدمت انسان قرار داده و برای انسان قدرت تسخیر کائنات بخشیده است. مردم در اصل خلقت باهم برابر و مساوی اند و هیچ تمییز و برتری به اساس رنگ، جنس یا قوم در میان شان قابل قبول نیست. برتری بستگی به ایمان، عمل و تلاشی اکتسابی انسان دارد. انسان خلیفه خدا در زمین است: (و اذ قال ربك للملائكة ايني جاعل في الارض خليفة). (البقرة: 30). **ترجمه:** "هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین قرار خواهم داد".

خلیفه با صلاحیت و مسوول، به همین اساس انسان بر همه مخلوقات برتری و فضیلت دارد: (و لقد كرما بني آدم و حملناهم في البر و البحر و رزقناهم من الطيبات و فضلناهم علي كثير ممن خلقنا تفضيلاً). (الإسراء: 70). **ترجمه:** "ما بني آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی های پاکیزه به آنها روزی دادیم، و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم".

خداوند پیامبران را به خاطر کمک و یاری به عقل انسان و راهنمایی در زمینه های غیبی، ارزشی، مسایل بعد از مرگ و اساساتی که باید در زندگی به آن ها چنگ بزند فرستاده و در عین حال زمینه های زیادی را برای کشف، بحث و اجتهاد به عقل انسان باز گذاشته است.

**ب:** دین، عقل، انسان و کائنات همه مخلوق خدا اند. به این اساس تصادم و تناقضی میان این ها وجود ندارد. بلکه همه در یک هماهنگی، همکاری و توافق سنجیده شده و دقیق به شرط التزام به سیر در یک فضای<sup>3</sup> اسلامی، در حرکت اند.

**ج:** در چوکات این فضای توحیدی، انسان کرامت ذاتی به دست می آورد، که مرهون لطف و منت هیچ کسی جز خداوند پاک نیست، و هیچ کسی را هم در روی زمین بر آن سلطه ای نیست، چون این کرامت جزئی از ساختار طبیعی و تکوینی وی به شمار می رود. با اتکا بر همین اصل انسان حقوقی را به دست می آورد که از مهمترین آن ها می توان چنین نام برد: حق آزادی، زندگی، عدالت، امنیت از ظلم و استبداد، پیوستن به سازمان، ازدواج، ملکیت، تamenیات اجتماعی، آموزش، سهم گیری و مشارکت در امور عامه و بازپرسی دولت و مخالفت با آن تا برکناری اش در صورت تخلف از قانون. در اسلام این ها حقوقی نیستند که چون دیدگاه غربی انسان در صورت خواست شخصی اش به مثابه وسایل و امکانات حق مطالبه آن ها را داشته باشد، بلکه به مرحله تکلیف و مسوولیت ارتقا پیدا می کنند و هر نوع تفریط و نادیده انگاری آن ها باعث گناه می شود.

**د:** دانشمندان مسلمان تقریباً به صورت اجماع، دیدگاه امام شاطبی را در مورد مصالحی که دین به خاطر رعایت آن ها آمده پذیرفته و آن را به عنوان چتر عریضی برای پوشش حقوق بشر در اسلام تلقی نموده اند. این دیدگاه از یک دید کلی به دین نگاه می کند و پیامدش، همانطوری که یاد آوردیم، این است که: دین برای مصلحت بندگان آمده است.

این مصلحت ها را، امام اندلسی مشهور، به درجه های مختلف، با توجه به اهمیت آن ها، تقسیم بندی نموده است.

1. **مصلحت های ضروری:** که برای زندگی انسان به عنوان یک موجود زنده و با عزت ضروری است و بدون آن نمی تواند به زندگی عزتمندانه ادامه بدهد.
2. **مصلحت های لازمی:** که انسان در غیاب آن دچار حرج و مشکلات می شود.
3. **مصلحت های تحسینی:** که فراهم شدن آنها باعث زیبایی و پر رونق شدن زندگی می گردد.

<sup>2</sup> م. ن

<sup>3</sup> مراجعه شود به "فصل المقال فیما بین الحکمة و الشریعة من اتصال" نوشته ابن رشد یا "توافق صریح المعقول مع صحیح المنقول" نوشته ابن تیمیة.

شاطبي در كتاب "موافقات" اش اين مصلحت ها را در بخش هاي سه گانه فوق به تفصيل و با ذكر نصوص شرعي در بعد عقايد، عبادات، معاملات و اخلاق مورد بحث قرار داده است. به طور نمونه در بخش اول كه شامل مصلحت هاي ضروري است، وي پنج مصلحت بزرگ را كه براي زندگي انسان ضروري مي باشد، از بحث و تعمق در شريعت به دست آورده كه عبارت اند از:

1. حفظ دين
2. حفظ نفس
3. حفظ عقل
4. حفظ نسب
5. و حفظ مال

دين در مجموع براي پرپايي و ادامه و همچنان حفاظت اين ها از فساد و خلل قواعد و قوانيني وضع کرده است.

اين مصلحت هاي پنجگانه خود چتري است كه اكثريت حقوق شناخته شده، چون حق زندگي، آزادي، آموزش، برپايي اسلام، حق ملكيت و مشاركت در زندگي عمومي براي برپايي يك نظام عادلانه را تحت پوشش قرار مي دهد.

### عمده ترين حقوق بشر در اسلام در مقايسه با حقوق اعلان شده در اعلاميه ها و ميثاق هاي جديد: حق آزادي:

1. آزادي در اسلام، اساسي ترين عنصر تكوين انسان به شمار مي رود و همين آزادي با عقل و اراده اساس خلافت انسان را تشكيل مي دهد. با توجه به اينكه آزادي اصل و جزء طبيعي خلقت و تكوين انسان به شمار مي رود، نصوص شرعيت به اشكال و صيغه هاي متنوع در زمينه وارد است. اكثر اين نصوص به صورت خطاب سلبي نازل شده اند، چون جلوگیری از "اکراه" يا "مجبور ساختن" انسان. به سببي كه مجبور ساختن، بارزترين ويژگي هاي تشكيل دهنده تكوين و ساختار وجودي انسان را نابود مي سازد. چرا؟ به خاطري كه اصل مسووليت با اکراه و مجبور ساختن از ميان مي رود و انسان مجبور ديگر از عزت و كرامتي برخوردار نيست و هر عمل انساني كه از آن آزادي، يعني اراده و عزم برخاسته از آگاهي براي انجام عمل، سلب شود، معني و مفهوم خود را از دست مي دهد. حمله ي قرآن بالاي "اکراه" براي حمايت و حفاظت از اصل آزادي، شديد و خشن است. اين حمله با صيغه هاي متنوع: بازداشتن، منع كردن و زجز و نهي در قرآن تکرار شده است: (لا إكراه في الدين). (البقرة: 256). ترجمه: "در دين اکراهي وجود ندارد". (أفأنت تکره الناس حتي يكونوا مؤمنين). (يونس: 99). ترجمه: "آيا تو مي خواهي مردم را مجبور سازي كه ايمان بياورند؟ (ايمان اجباري چه سودي دارد؟)". (و ما أنت عليهم بجبار). ترجمه: "تو مأمور به اجبار آنها نيستي". (ق: 45). (لست عليهم بمسيطر). (الغاشية: 22). ترجمه: "تو مسلط بر آنها نيستي كه مجبورشان (بر ايمان) كني".

2. آزادي عقیده و آزادي اندیشه و آزادي بيان، اساس آزادي ها در حقوق اسلامي را تشكيل مي دهند. اين بدان سبب كه عقیده از تأثير به سزاي در همه ابعاد سلوك فردي و اجتماعي انسان برخوردار است. وقتي آزادي عقیده حق انسان باشد، و اکراه يا مجبور ساختن در اين بخش، با توجه به اهميت به سزايي كه دارد، ناجائز و غير متصور باشد، اکراه و مجبور ساختن در بخش هاي ديگر به صورت اولي ناجائز است. مانند اکراه به ازدواج، حرفه معين، پيوستن به گروه يا سازمان مشخص، سکونت در کشوري و يا بيرون شدن از آن. اما محدود ساختن آزادي هاي انسان، يك استثناي است كه به قانون عادلانه نياز دارد.

3. از اشكالاتي كه در مورد آزادي عقیده مطرح است، مسئله ارتداد مي باشد. ارتداد يا "ردت"، كفر بعد از اسلام با آگاهي و اختيار يا انكار ثوابت دين است. قرآن اين جرم را محكوم نموده و مرتكبين آن را به عذاب شديدی در آخرت تهديد کرده ولي در دنيا کدام عقوبت خاصي براي آنان معين نکرده است اما اصحاب رضوان الله عليهم اجمعين، به قتال مرتدين اجماع نموده اند.

در اين مورد در باره ي دو مسئله اختلاف وجود دارد. اول درباره ي طبيعت جريمه ارتداد: آيا جريمه ارتداد، يك جريمه اعتقادي است، كه در بيرون شدن از دين بعد از داخل شدن در آن تبلور ميابد، كه اين با آزادي عقیده در تضاد است، يا اينكه ارتداد يك جريمه سياسي است كه در قيام مسلح عليه حكومت مشروع انعكاس ميابد؟

به تبعیت از این دو برداشت، در باره ی عقوبت مرتد نیز اختلاف وجود دارد: آیا حد شرعی ارتداد قتل است یا عقوبت تعزیری که رییس دولت یا دولت در باره اش با در نظر داشت وضع و زمان تصمیم می گیرد؟

4. جمهور علما برین باور اند که: ارتداد جریمه ای است که حد ثابت دارد و این حد لازم الاجرا، به سنت و اجماع مسلمانان ثابت شده است. این موقف را می توان با توجه به اهمیت عنصر دین در جامعه اسلامی که اساس و بنیاد جامعه را تشکیل می دهد درک نمود. چون اگر این عنصر دچار خلل گردد همه ساختار منهدم خواهد شد. تهدید به قتل کسی که از دین برگردد، معنایش این است که کسی می خواهد وارد دین شود باید تصمیم خود را با آگاهی و جزم اتخاذ نماید تا از هر نوع بازي با عقیده جلوگیری به عمل آید.

5. مگر عده ای از متفکرین سیاسی ارتداد را يك جریمه اعتقادی و مستلزم حدی از حدود ندانسته، آن را يك جریمه سیاسی تلقی می کنند، که در شکل قیام مسلح علیه دولت اسلامی عادل تبلور میابد، و معالجه این موضوع به دوش رییس دولت است تا با استفاده از وسایل تعزیر،<sup>4</sup> همانطوری که شایسته است، به آن رسیدگی نماید، چون پیامبر و خلفای بعد از وی برخی از آنانی را که مرتد شده بودند و توبه کردند مورد عفو قرار دادند.

6. اعلامیه حقوق بشر تصریح نموده که انسان ها آزاد و مساوی در کرامت و حقوق به دنیا میآیند. این عبارت مطابقت عینی با روایتی دارد که از خلیفه ی عادل عمر فاروق به صیغه قوی تری از این روایت شده است: "چگونه مردم را برده ی خود ساخته آید، در حالیکه آنان را مادران شان آزاد به دنیا آورده اند؟". وی این حرف را برای یکی از بزرگترین فرماندهان فتوحات اسلامی عمرو بن العاص که فرزندش بر پسر یکی از قبیلای مصر تعدی نموده بود، در حالی که به زبان آورد که شمشیرش را در دست داشت و برای همان قبیلای به عنوان یکی از شهروندان دولت اسلامی از فرزند عمرو بن العاص زمینه گرفتن قصاص را فراهم می ساخت و بر اصل مساوات و عزت انسانی و عدالت در مقابل قضا تاکید می فرمود. بنابراین این اصل اعلان شده در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر در دولت اسلامی به رسمیت شناخته می شود.

درباره اشکال نظام بردگی باید گفت که اسلام برای آزادی و آزاد سازی به میان آمد، نه برای بردگی و برده سازی که يك پدیده جهانی و فراگیر در آن زمان به حساب میآمد. کاری که اسلام انجام داد این بود، که طبق روح همیشگی اش، به تصفیه تدریجی این پدیده پرداخت تا یکی از مقاصد شریعت که زبان زد عام فقها است، تحقق یابد: "شارع همیشه خواستار آزادی است".

### حقوق اجتماعی:

هدف از حقوق اجتماعی نیازهای معاش و پیشرفت فرد در جامعه است. این ها حقوقی اند که در همین اواخر تحت فشار کمونیزم مورد توجه قوانین اساسی و اعلامیه های غربی قرار گرفته اند. ولی وقتی کمونیزم شکست خورد و فشار اتحادیه های کارگری رو به کاهش گذاشت، بخل نظام سرمایه داری دوباره اوج گرفت و بر دستاوردها و حقوقی که کمترین سطح زندگی را برای فقیران و مسکینان فراهم می ساخت دوباره حمله ور گردید.

در اسلام، ضامن این حقوق نه موازین قدرت، که ایمان به خدا و روز آخرت و وحی الهی است. به همین اساس است که در زندگی مسلمانان ما شاهد نظام فنودالی و چور و چپاول ملت های ضعیف نیستیم، عملکردی که در تجربه ی نظام های غربی منجر به تراکم سرمایه در این کشورها گردید. می توانیم عمده ترین این حقوق را برای یک شهروند جامعه ی اسلامی چه مسلمان و غیر مسلمان چنین بر شمریم:

### 1. حق کار برای آنانی که توان کار دارند و تامین اجتماعی برای آنانی که قادر به کار نیستند:

اسلام استفاده جویی را در همه اشکال آن باطل ساخته و کار را مقدس شمرده است. اسلام کسب غیر مشروع از راه دزدی، خیانت یا احتکار را باطل ساخته و سود، ذخیره سرمایه (کنز المال) و استفاده جویی از عرق جبین کارگران را حرام دانسته و کار را عبادت و نوعی از جهاد به حساب آورده و نفرت خویش را از بیکاری، اسراف، در یوزه گری و وام گیری (مستمر) اعلان کرده است.

4. عبدالحمید متولی، "أزمة الفكر السياسي الإسلامي الحديث" الألكندرية: المكتب المصري الحديث للطباعة و النشر، 1970.

اسلام دولت را موظف ساخته برای آنانی که کار می‌توانند کار فراهم نماید و برای آنانی که نمی‌توانند از طریق زکات، که حق فقیر در مال ثروتمند است، زندگی آبرومند تامین کند. دستور اسلام وقتی نیاز مردم برآورده نشود به این حد بسنده نکرده، بلکه تاکید می‌دارد تا نیازهای ضروری همه شهروندان اعم از مسلمان و غیر مسلمان فراهم نشود، کسی صاحب مالی نمی‌باشد. خداوند می‌فرماید: (و یسألونک ماذا ینفقون قل العفو). (البقره: 219). ترجمه: "و از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از مازاد نیازمندی خود".

## 2. حق وقایه صحی (بهداشت):

پیامبر (ص) به طب و قیوی چون نظافت، میانه روی و دوری از مسکرات و مفسد توجه بیش از حد داشت و به ورزش و مسافرت تشویق می‌نمود و برای مریض رخصت داد. اسلام به امور بهداشتی مریضان تشویق نموده و تمدن اسلامی در زمینه طب و برپایی یک نظام صحی پیشرفته و متنوع از دیگران سبقت داشته است. این توجه زاده ی دیدگاه کامل اسلام به انسان از این ناحیه است که وی از نگاه جسمی، روحی و عقلی مخلوق برتر و با عزت است. بدن و نفس از دیدگاه اسلام از حقوقی برخوردار اند. در حدیث آمده است: (نفس بر تو حق دارد و بدنت بالایت حق دارد، برای هر حق دار حقت را بده). از حقوق بدن این است که برایش غذا، لباس، پاکی و خوشبویی فراهم شود. همین دیدگاه بود که باعث رشد عمران، امور بهداشت و ساختن حمام‌ها در زمانی شد که اروپای مسیحی به دوری از آب به مثابه رمز از سرسختی و قساوت افتخار می‌نمود.

## 3. حق تشکیل خانواده:

زوجیت قانون طبیعت است. ازدواج عبادتی است توأم با ثمره ی توازن در شخصیت انسان و ادامه و ترقی نسل بشر. به همین اساس اسلام به حفظ خانواده آنچنان توجه و عنایتی مبذول داشته که جز توجه به حفظ عقیده و عبادت‌های نصی در رهنمودهای اسلامی، دیگر چیزی به آن همسری نمی‌کند. به پرپایی خانواده به مثابه اولین هسته ی جامعه تشویق نموده و آن را یگانه مجرای تولید نسل دانسته است. از تجاوز به آن برحذر داشته و سخت‌ترین و شدیدترین جزاها را علیه تجاوز به قانون عفت و شرف وضع کرده است.

## 4. حق پرورش:

اسلام به فراگیری علم تشویق نموده و برای دانشمندان جایگاه ویژه ای قایل شده و آموزش را فرض گردانیده است. پیامد این دستور یک انقلاب معرفتی و فرهنگی کاملی بود که ملت‌های چون عرب، بربر و ترک را از حالت جهل و بی‌نظمی به تمدن و نظام سوق داد.

## 5. حقوق سیاسی:

این حق در مفهوم اساسی شوری، یعنی حق مشارکت در امور عامه، تبلور یافته است. شوری در قرآن به خاطر جایگاه بلندی که این حق و واجب دارد و دولت اسلامی به مثابه نهادی که گروهی آن را به خاطر برپایی دین و دنیا به وجود می‌آورند، بر اساس آن تشکیل می‌شود، همیشه مقارن ایمان و نماز ذکر گردیده است. نصوصی در شریعت اسلامی با صیغه امر وارد است که مسلمان را موظف می‌سازد به گروه یا جماعت منظم و سازمان یافته بپیوندد، ولو این موضوع به کار کوچکی چون سفر تعلق بگیرد: "وقتی سه تن بودید یکی تان را امیر تعیین نمایید". حالا تصور نمایید، وقتی مسئله ی برپایی امور دین و دنیا با هم به میان بیاید، که فرض است و جز از طریق تجمع و سازمان عملی شده نمی‌تواند، مسئله از چه قرار خواهد بود؟ بدون تردید، عملی ساختن این امر با توجه به قاعده: "آنچه واجب جز به واسطه آن عملی نشود خود واجب است"، واجب می‌باشد. بنابراین هر مسلمان موظف است در امر برپایی دولت اسلامی تلاش نماید، دولتی که براساس قراردادی میان مردم و رهبر به وجود می‌آید، و به مقتضای آن رهبر متعهد می‌شود شریعت را تحت نظر امت نافذ گرداند، عدالت را برپا دارد و شوری را تشکیل دهد و در مقابل مردم متعهد می‌شوند از همچو رهبری اطاعت نمایند. اگر دولت به محتوای این قرارداد پایبند نماند، دیگر اصل اطاعت و فرمانبری از آن ساقط می‌شود، همین اصل دولت اسلامی را به عنوان دولت قانون مطرح می‌سازد، به این معنی که قدرت شریعت بر قدرت دولت برتری دارد. دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک است، که در مرجعیت دانستن مردم به عنوان مصدر قدرت از دموکراسی‌های معاصر سبقت داشته است، چنانکه در تداول و گردش قدرت از طریق

انتخابات، یعنی بیعت آزاد از سوی مردم، طوری که در زمان خلافت راشدین به وقوع پیوست، از نظام های دموکراتیک پیش قدم به حساب می رود.

از ویژگی های دیدگاه اسلامی در بخش عقیده و حکومت، فراهم ساختن آزادی برای مخالفین است. این امر از بزرگترین ویژگی های اسلام به حساب رفته و اصل نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر می تواند در همین راستا به کار گرفته شود. این آزادی به صورت طبیعی شامل آزادی بیان، انتقاد، مخالفت، تشکیل احزاب بدون کسب مجوز از دولت و نشر روزنامه و جریده و دیگر وسایل بیان رای و مخالفت مسالمت آمیز می شود.

از لوازم این دیدگاه این است که: انقلاب علیه استبداد حاکم برای جلوگیری از ستمگری، با استفاده از کمترین وسایل تا قاطع ترین آن جواز دارد. و این امر در این حدیث نبوی به زیبایی بیان شده است: "کسی از شما منکری را دید آن را با دستش تغییر بدهد، اگر با دست نتوانست به زبان و اگر به زبان هم نتوانست به قلب و این ضعیف ترین درجه ایمان است".<sup>5</sup> مگر اینکه اسلام از فتنه و قتال میان مسلمانان تا وقتی که حاکم به مشوره امت گوش فرا دهد و سلطه ی قانون شرعی را احترام گذارد، برحذر داشته است، ولی وقتی حاکم به خودکامگی و استبداد روی آورد و سلطه ی شوری و شرعیت را پشت پا زند، دیگر مشروعیت خود را از دست می دهد و بر امت به صورت فردی و گروهی واجب می گردد تا از راه سازماندهی دانشمندان و متفکرین خویش ولو طی مراحل مختلفی از فشارهای متنوع استفاده نمایند تا شریعت و امت سلطه ی خویش را به دست آورند.

### تطبیق عملی این حقوق در تاریخ مسلمانان

تاریخ مسلمانان مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. مرحله ی مثالی تطبیق شریعت که در زمان پیامبر و خلافت راشدین تبلور میابد، مرحله ای که بشر شاهد دوره ی الگو و مثالی عدالت و مساوات بود، به حدی که فرقی میان حاکم و محکوم در مقابل قانون و سطح زندگی وجود نداشت و دولتی به معنای امروز، یعنی نهاد مسلط و مستقل یا شبه مستقل از امت وجود نداشت، که وسایل قهریه، ارشاد، منابع در آمد، قانونگذاری و مجاز دانستن دروغ و فریب و حتی استعمال قوه قهریه را برای رسیدن به قدرت و ادامه ی آن، در دست داشته باشد.

اسلام همه این ها را با ارایه یك نمونه ساده از يك دولت همپیوند با ملت و خادم آن، طوری که در زمان پیامبر و خلفای راشدین دیده می شود، ممنوع قرار داده است.

بعد از این دوره، تاریخ اسلام شاهد يك دوره ی طولانی است که مخلوطی از واقعیت های حاکم همان زمان بردنیای عرب و جهان می باشد. در این دوره اختلاط های متعددی به چشم می خورد. این دوره شاهد مثال های زنده و خاطره انگیزی از دانشمندان، زاهدان، قاضیان و عده ای کمی از حاکمان و نمونه های از فساد و استبداد، به ویژه در میان حکمرانان و اطرافیان شان می باشد، که به تاسی از نظام امپراطوری حاکم در جهان همان روز، به حکومت پرداختند.

یگانه عاملی که توانست از شر استبداد حکام جلوگیری نموده اجازه ندهد حاکمان به حد نظام فیودالی آن زمان ها، ارتقا یابند، قدرت شریعت بود. تفسیر شریعت، قضاوت میان مردم و تعیین مالیات از وظایف ویژه دانشمندان به حساب می رفت.

این موارد از وظایف حکومت نبود، مسئله ای که در جوامع اسلامی منجر به مهار ساختن قدرت حکومت به نفع قدرت شریعت و جامعه ی مدنی گردید، به حدی که جامعه ی مدنی اکثر خدمات اجتماعی، چون آموزش و پرورش و صحت عامه را با اتکاء به مبدا و وقف و اینکه مخاطب شریعت امت و مردم است، به دوش گرفت.

در مرحله سوم، به اثر استبداد و وارد شدن فرهنگ های عقب افتاده و غیرمتمدن به اسلام، جوامع اسلامی دچار ضعف گردید و از سوی همین قیابیل وحشی مورد هجوم قرار گرفته تخریب و همه دست داشته ها و خیراتش چپاول گردید و از این فساد فراگیر نه دین در امان ماند و نه متدینان، بلکه جهالت همه جا را فراگرفت و ستم و طغیان همه گیر شد.

پیامد این حوادث چنان بود که تمدن به سوی کشورهای اروپایی انتقال یافت و توازن قدرت به نفع آنان، به ویژه بعد از کشف امریکا، تغییر خورد. این کشورها بر جهان اسلام یورش آورده از بارقه های نهضت دوباره آن جلوگیری کرده، دنباله روی را در نهاد کشورهای اسلامی غرس نموده و اساسات اجتماعی این کشورها را نابود ساختند.

<sup>5</sup>. به روایت بخاری و مسلم.

استعمار غربي و کشورهاي مستقل سکولاري که از خود در جهان اسلام به جاي گذاشت، هردو باهم در تضعيف جامعه اسلامي و تقويه سيطره ي دولت سکولار و مستبد، از طريق درهم کوبيدن افکار و تضعيف نهادهاي جامعه مدني، چون مصادره اموال وقف که از استقلال علما و دانشمندان نمايندگي مي کرد، تلاش کردند.

به طور نمونه، در تونس اراضي وقفي که براي منافع عامه به کار مي رفت، ثلث اراضي زراعتي را تشكيل مي داد، که امروز چيزي از آن باقي نمانده است، تا دولت بتواند بر جامعه سيطره مطلق داشته باشد. اين سومين مرحله، که اکنون هم به همان شکل به ويژه در بعد سياسي ادامه دارد، يکي از زشت ترين مراحل است که امت اسلامي پشت سر مي گذارد، به ويژه در بخش حقوق بشر، چون جامعه رو به ضعف نهاده، دولت قوت بيشتري يافته و در بردگي قدرت هاي بيروني به سر مي برد. عکس العمل در برابر اين حالت، جنبش هاي اسلامي بود. نبرد و تصادم بين مردم مسلمانني که خواهان آزادي، عدالت و ترقي اند و اسلام را راه ورود به دنياي جديد مي دانند و به حقوق بشر و جامعه مدني باور دارند و بين حکومت هاي فردي فاسد و ديکتاتور، که مشروعيت خویش را از کمک هاي دولت هاي بيروني، که خود مدعي گردن نهادن به اساسات دموکراسي و حقوق بشر اند، به دست ميآورند، حتمي و اجتناب ناپذير به نظر مي رسد.

### خلاصه:

تعداد زيادي از متفکران معاصر مسلمان برين باور اند که:

1. مبادي و اساسات حقوق بشر آنچنان اصالت و جايگاهي در اسلام دارد که در هيچ دين و مذهبي ندارد. اين به علتی که اسلام اين حقوق را به مثابه تکليف و عبادت شرعي مطرح نموده، نه به عنوان منافع، آنطوري که در غرب مطرح است. اعلاميه هاي حقوق بشر غربي، گام مهمي در جهت جهاني شدن اسلام به حساب مي روند. پذيرفتن اين اصل که انسان به عنوان انسان از حقوق، عزت و کرامت برخوردار است، يک تحول و انکشاف انساني ارزنده است که اسلام آن را خوش آمدید مي گوید. چون پيام اسلام در اين راستا بي سابقه است، جايي که مي فرمايد: (يا أيها الإنسان إنک کادح إلی ربک کدحاً فملاًقیه). (الانشقاق:6). **ترجمه: "اي انسان! تو با تلاش و رنج به سوي پروردگارت ميروي و او را ملاقات خواهی کرد"**. (يا أيها الناس إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنا اکرکم عندالله اتقاکم). (الحجرات: 13). **ترجمه: "اي مردم! ما شما را از يک مرد و زن آفريدیم، و تيره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولي گرامي ترين شما نزد خداوند با تقوي ترين شماست، خداوند دانا و خير است"**.
2. اين اعلاميه و اعلاميه هاي مشابه آن از دیدگاه اسلام به عنوان يک چوکات عمومي حقوق و روابط بين بشر قابل قبول بوده و در آینده قابل بسط و اصلاح مي باشد. به نظر ما اين اعلاميه بايد از دو جهت انکشاف نمايد تا از نسبيت و سوء استفاده از سوي زورمندان در امان بماند: **يک:** از دیدگاه نظري، چون ادعا مي شود که اين اعلاميه جهاني است، در حالي که اعلاميه با توجه به اساسات فلسفي اش، غربي است. بر فلسفه عقلائي و طبيعي استوار است و قدرتي را فوق قدرت انسان و غرايز و منافع وي به رسميت نشناخته و به قوانين طبيعي که عقل انسان توانايي کشف آن را دارد، باوردارد. ادعای جهاني بودن حقوق بشر، در حالیکه غربي است، اين اعلاميه را جزيي از برنامه هاي سيطره جويانه ي غرب بر تمدن هاي ديگر، براي از بين بردن و محو ويژگي هاي اين تمدن ها، قرار مي دهد، به طور نمونه، نادیده گرفتن اختلافات ديني در تشكيل خانواده، مسئله اي که اساس ديني و فکري خانواده را از بين برده و آن را در معرض آسيب پذيري قرار مي دهد. چنانکه در سايه ي اين اعلاميه ممکن است همه انواع فساد و انحرافات جنسي مشروع دانسته شود، از همين رو اعلاميه به مخالفت کشور هاي اسلامي و آسيايي روبرو شد. (به بيانیه کشورهاي آسيايي 1997 و اعلاميه جهاني حقوق بشر در اسلام، تهيه و نشر پارلمان اسلامي اروپا مراجعه شود).

دو: اين حقوق بايد از نگاه نظري و غير واقعي بودن مورد ارزيابي قرار گيرند. چون فرق بين نظريه و تطبيق خيلي آشکار است. اين مسئله، شکلي بودن اين حقوق و قومي بودن آن را که از دايره نژاد سفيد (غربي ها) يا قوم معين فراتر نمي رود، به تاکيد بيان مي دارد.

گذشته از وابستگی حقوق بشر به قوم معین یا مرد سفید، وقتی مصلحت غرب تقاضا نماید، می شود بدون خمی به ابرو ملت ها و فرهنگ های را نابود ساخت بدون اینکه حقوق بشر بتواند مانع این عمل شود.

آنچه بر مردم بوسنیا و مردم فلسطین به کمک مستقیم غرب روا داشته می شود، شاهد روشنی برین ادعاست، که ملت های غربی به رغم پیشرفت در زمینه به رسمیت شناختن جانب مقابل و پذیرفتن اینکه وی از حقوق انسانی مساوی برخوردار است، هنوز هم این تعدد دینی و تمدنی را در سیاست های خویش، جز به هدف تحت کنترل در آوردن یا به حاشیه راندن جانب مقابل، به رسمیت نمی شناسند و برخوردهای شان در این زمینه اگر مصداق عملی هم داشته باشد خیلی محدود است. این موضوع می رساند که امنیت، انسانیت، تعدد و تکثرگرایی، صلح عادلانه و همکاری بین المللی به نفع همگان بدون پایه گذاری یک جامعه انسانی بر اساس ارزش های ماندگار که کسی نتواند چون قانون طبیعی به آن بازی نماید، متصور و ممکن نیست، چون قانون طبیعی نمی تواند به عنوان یگانه معیار مورد قبول برای رفتار انسان ها در سطح فردی و گروهی پذیرفته شود. بدون تردید هر قدر تلاش نمایم، مرجعیتی بالاتر برای تامین عدالت، حقوق، زندگی مسالمت آمیز و تکثر و تنوع انسان ها از ایمان به خدا نمی یابیم، چون خداوند می فرماید: (وما أرسلناك إلا رحمة للعالمین). (الأنبیاء: 107). ترجمه: "ما تورا جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم".